

وحی یا انقلاب:

رویکردی به ظهور بنیادگرایی در چارچوب نظری گرامشی

توماس ج. بوتکو

ترجمه از انگلیسی:

مسعود بیننده، سعید ریزوندی

چکیده:

هدف این مقاله مفهوم سازی پدیده‌ی معاصر رادیکالیسم دینی یا - براساس طبقه‌بندی معمول در غرب - بنیادگرایی است و بنا را بر این دیدگاه می‌گذارد که جنبشهای مبتنی بر ایدئولوژی بنیادگرایی عمدتاً جزو گروههای دینی ای نیستند که دغدغه‌ی دین و ایمان داشته باشند، بلکه سازمانهایی سیاسی‌اند که از دین به عنوان ایدئولوژی برای حمله، انتقاد و مشروعیت‌زدایی از نخبگان حاکم و ساختار قدرتی استفاده می‌کنند که اقتدار و مشروعیت نخبگان بر پایه‌ی آن بنا نهاده شده است. از آنجا که وجود دولتهای اقتدارطلب تک‌حزبی در اغلب کشورهای خاورمیانه پدیده‌ی ای فراگیر است، تنها دین قادر به ارائه‌ی نیروی اپوزوسیون به توده‌های ناراضی، مایوس و منزوی است که توانایی بیان مصائب ویژه و نارضایی عمومی آنها را نسبت به اینگونه رژیمها داشته باشد. چارچوب نظری گرامشی به توضیح این امر کمک می‌کند که این گونه سازمانها - که به عنوان «بنیادگرایان دینی» قلمداد شده و از سوی متفکران بنیادگرای برجسته‌ی قرن بیستم رواج یافته‌اند - جنبشهایی ضد سروری می‌باشند که کوشش خود را به سرنگونی این رژیمهای استبدادی و کسب قدرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی معطوف ساخته‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه:

بدنبال حوادث اخیر، همچون بمب‌گذاری برجهای دوقلوی نیویورک در ۱۱ سپتامبر، بسیاری از تحلیلگران و مفسران در پی مفهوم‌سازی پدیده‌ی «بنیادگرایی دینی» بوده‌اند. هدف این مقاله، بررسی

«بنیادگرایی دینی» از طریق چارچوب نظری گرامشی است، با تأکید بر گروههایی که از دین بعنوان ابزاری برای اعتراض سیاسی جهت مشروعیت‌زدایی قدرتهای حافظ وضع موجود یا قدرتهای هژمونیک در سطوح ملی و بین‌المللی بهره‌جسته‌اند. با بکارگیری نظریات گرامشی درباره‌ی پدیده بنیادگرایی دینی، این امر مشخص خواهد شد که همه‌ی آنها درباره‌ی ضرورت حیاتی تحلیل دقیق و درک فرآیندی که از طریق آن اقدام انقلابی به وقوع می‌پیوندد هم‌آیند. بنابراین هدف نهایی آنها ایجاد نیروی ضد سروری فعالیت که هدف یگانه و نهایی آن کنار زدن نخبگان فعلی و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود است. براساس نظر گرامشی، این امر باید از طریق ایجاد جنبشی انقلابی تحقق یابد که بر پایه‌ی ایدئولوژیی منسجم، سازماندهی یکپارچه و راهبردی بلند مدت، بنا نهاده شده باشد. این چارچوب را برای تبیین آثار نظریه‌پردازان برجسته‌ی مدرن اسلامی در قرن بیستم نیز می‌توان بکار برد. برخی از این نظریه‌پردازان عبارتند از: حسن البنا (وفات ۱۹۴۹)، سید قطب (و. ۱۹۶۶)، ابوالعلاء مودودی (و. ۱۹۷۹).

چارچوب نظری گرامشی به اثبات این مسأله کمک می‌کند که نظریه‌پردازان اسلامی معاصر عمدتاً بدنبال ارائه‌ی اسلام به عنوان نظام ایدئولوژیک انقلابی بودند که از طریق آن بتوان سازمان منظم و یکپارچه‌ای را بنیان نهاد.

از این رو قصد آنها گسترش دامنه‌ی جذابیت این سازمان از طریق راهبردی هماهنگ و سنجیده به هدف به چالش کشیدن و براندازی رژیمهای سکولار موجود (نیروهای هژمونیک) و جایگزینی آنها با سیستم اجتماعی و سیاسی‌ای کاملاً جدید و بی‌مانند بود. آنها با ایجاد یک نیروی ضد سروری کارآمد (یک سازمان سیاسی که براساس اصول دینی بنیان نهاده شده باشد) که قادر به سرنگونی قدرت حاکم باشد نه تنها تمایل به تصرف قدرت سیاسی داشتند بلکه از طریق ایجاد جامعه‌ای نو، اصول اخلاقی تازه و اساسی‌تر از آن نوع جدیدی از انسان، خواهان برپایی یک جنبش انقلابی ناب بودند. بنابراین با استفاده از تحلیل گرامشی مؤلفه‌های نظری و عملی پدیده‌ی معاصر «بنیادگرایی دینی» را می‌توان دقیقتر درک نمود.

اهمیت نیروی ضد سروری

آثار مارکسیست ایتالیایی، آنتونیو گرامشی در پنجاه سال اخیر به منظور تعیین اهمیت واقعی او در مطالعه‌ی علوم سیاسی به کرات مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. نوشته‌های گرامشی چه به لحاظ گرایش مارکسیستی او و چه به لحاظ لیبرالیسم ایده‌آل و تاریخگرایی در تمامی جوانب بحثهای سیاسی مورد استفاده نظرپردازان و پژوهشگران بوده است.

اصطلاحاتی همچون «هژمونی»، «جنگ موقعیتی»، «ائتلاف تاریخی» و «روشنفکران ارگانیک» در مطالعات

معاصر علوم سیاسی در زمره‌ی واژگان عمومی و مشترک درآمده‌اند.

تحقیق حاضر توجه خود را عمدتاً به اهمیت گرامشی به لحاظ ایجاد مفهوم نیروی انقلابی یا ضد سروری معطوف ساخته است. از این رو کمک او به گفتمان بنیادگرایی دینی، توانایی او در طراحی و ترسیم محیطی است که اقدام انقلابی در آن امکان وقوع می‌یابد. بی‌گمان در چهارچوب آثار گرامشی پی‌ریزی چنین نیرویی یگانه موضوع نوشته‌های اوست.

با پیاده کردن چارچوب نظری گرامشی درباره‌ی نظریه پردازان اسلامی معاصر، شباهت آشکاری از لحاظ اهداف و تاکتیکها بین آنها می‌توان یافت. به بیان دقیقتر، ضرورت کنار زدن نخبگان حاکم و از میان بردن نظم سیاسی - اجتماعی که اساس قدرت و مشروعیت این نخبگان را تشکیل می‌دهد، اعتقاد مشترک آنها به شمار می‌آید. به عبارت دیگر همگی آنها خواهان ایجاد سازمانی انقلابی (ائتلاف ضد سروری) بودند که توانایی تصاحب قدرت را دارا باشد. به گفته‌ی یوسف شعیری: «قطب، مودودی و دیگران تئوری اسلامی جدیدی را بیان کردند و گفتمان معاصر سازمانهای سیاسی اسلامی گوناگونی را بنیان نهادند. به عقیده‌ی آنها، تغییر می‌بایست فراگیر، کلی و انقلابی می‌بود و به نظر آنان همزیستی میان اسلام و سایر نظامهای اجتماعی و سیاسی دیگر ممکن نیست.»

مفهوم‌سازی جامعه و دولت

هدف تحلیل چند جانبه گرامشی از جامعه، ارائه‌ی درک موجزتری از عناصر گوناگونی است که بر فرد تأثیر گذاشته و به تبع آن او را از کسب آنچه که گرامشی «آگاهی واقعی» می‌نامد، باز می‌دارد. محور بحث مفهوم‌سازی جامعه و کارگزاران اجتماعی گرامشی این است که هر فردی اساساً تحت تأثیر ایده‌های هژمون حاکم است. در اغلب موارد، این تأثیر بطور ناخودآگاه از طریق فرافکنی «احساس مشترک» از سوی هژمون نمود پیدا می‌کند. بنابراین هژمون از طریق اشاعه‌ی درک «احساس مشترک» معینی از جهان، توده‌ها را از شناخت آگاهی واقعی و منافع بنیادیشان باز می‌دارد. بدین جهت ایده‌ی احساس مشترک هژمون - که جهت کسب «رضایت» (۵) توده‌ها نسبت به قدرت خود از آن بهره می‌جوید - چیزی نیست مگر منافع خودخواهانه و کوتاه‌بینانه نخبگان که با منافع عمومی مردم تلفیق می‌شود. در نتیجه، توده‌ها اصول اخلاقی، عادات و اصول نهادینه‌شده‌ی رفتار را که در جامعه بعنوان حقایق مطلق اشاعه داده شده‌اند می‌پذیرند؛ حقایقی که نمی‌توان یا نباید آنها را زیرسوال برد. (۶)

گرامشی در ردّ این «حقایق مطلق» چنین استدلال می‌کند که «احساس مشترک» نه فرضی است مطلق و نه حقیقتی انکارناپذیر، بلکه به نظر او «احساس مشترک» مفهومی چندشکلی، متناقض و مبهم بوده و بحث از

احساس مشترک به عنوان بنیان حقیقت، بی معنی است.» (۷) در این مرحله استدلال گرامشی این است که تنها از طریق پرده برداشتن از «حقایق مطلق» مفروض و کمک به فرد جهت نفی این به اصطلاح درک «احساس مشترک» از جهان (بعنوان در کی عینی) - که از سوی هژمون باز تولید می شود - فرد می تواند اولین گام را در راه ایجاد هژمونی جایگزین بردارد. این هژمون جایگزین در واقع راه جدیدی برای اندیشیدن، به دور از محدودیتها و قیدو بندهای طبقه‌ی حاکم است. نظریه پردازان اسلامی نیز در مفهوم سازی نقش جامعه در روند حرکت انقلابی فراگیر بر این باورند که فرد (منظور اعتقادات و اقدامات فرد است) باید بنیان اساسی هر سازمان انقلابی‌ای را شکل دهد که قادر به ایجاد درک تازه خود فرد از جهان (احساس مشترک تازه‌ای) باشد. آنان نیز همچون گرامشی طبیعت انسانی فرد را ثابت و پایدار (۸) نمی دانند بلکه آن را بعنوان چیزی انعطاف پذیر و باز، قلمداد می کنند که تحت تأثیر نیروهای مسلط جامعه است. "مراد خُرم" براساس نظر "مودودی" در این باره چنین می گوید: «انسان طبیعتاً فاسد، منحرف یا گناهکار نیست... انسان می تواند به یک اندازه بد یا خوب و درستکار یا بدکار باشد.» (۹)

"مودودی" علاوه بر این تصور «نسبی گرایانه» از طبیعت انسان، بر مسأله‌ای تأکید دارد که می توان آن را رویکردی «نخبه گرایانه» به نظم اجتماعی نامید. به عبارت دیگر به نظر او نظم اجتماعی را باید به عنوان جریانی از بالا به پایین تفسیر کرد. بنابراین به گفته "شعیری": «به باور مودودی مسأله‌ی رهبری، اولویت بیشتری بر سایر مسائل سیاسی دارد، از این جهت که رهبر جامعه درپاره‌ی توسعه‌ی کلی و نظام ارزشی جامعه تصمیم می گیرد... نخبه‌ی سیاسی خدا ترس و پرهیزکار، مکلف به انتقال و اشاعه‌ی ارزشهای جامعه به بخشهای مختلف جامعه است.» (۱۱)

بنابراین رهبران و با سوادترین اعضای جامعه (نخبگان) هستند که جهت گیری و اعتقادات عمومی توده‌ها را تعیین می کنند. "مودودی" نیز درست همانند گرامشی درباره‌ی اصطلاح هژمونیک «احساس مشترک» چنین استدلال می کند: «اگر تنها این حقیقت را بپذیریم که رهبران تمامی منابع را در اختیار خود دارند، عرصه‌های قدرت را در دست دارند و ابزارهای شکل دهی رفتار و عقاید انسان را تحت سلطه خود داشته و قدرت تأثیر گذاری بر افراد، نظامهای اجتماعی و ارزشهای اخلاقی را دارند، آنگاه روشن است که بشر بندرت قادر به نپذیرفتن مسیر ترسیم شده از سوی رهبران خود خواهد بود.» (۱۲)

هنگامیکه دیدگاههای "مودودی" درباره‌ی تعیین نقشی که روشنفکران در شکل دهی به رفتار، باورها و اصول اخلاقی توده‌ها بازی می کنند با درک نسبی گرایانه او از طبیعت انسان آمیخته می شود و دیدگاهش از جهت نقش محوری احساس مشترک در شکل دهی رابطه‌ی فرد با نیروهای مسلط جامعه، بسیار نزدیک به دیدگاه گرامشی است. بخش اساسی دیگر جامعه که از سوی گرامشی مورد بررسی قرار می گیرد گروه، یا به

قول او «انسان جمعی» است. بدون شک شرط موفقیت هر جنبش انقلابی این است که بتواند حمایت گسترده‌ای را در تمام سطوح جامعه کسب نماید.

بنابراین از آنجا که خودآگاهی فردی نشانگر اولین مرحله در رهایی فرد از سلطه‌ی «احساس مشترک» هژمون می‌باشد لذا شرط کارایی این تصور جدید از جهان این است که افراد مختلف باید ضرورتاً در قالب یک گروه بزرگتر، دارای اهداف مشترک و سهیم در این تصور تازه یا جهان‌بینی جدید با هم متحد شوند. به نظر گرامشی: «کنش تاریخی تنها می‌تواند به وسیله‌ی «انسان جمعی» صورت پذیرد و این مستلزم تحقق «اتحادی اجتماعی - فرهنگی» است که از طریق آن شمار زیادی اراده‌ی پراکنده با اهداف ناهمگن در قالب هدفی واحد براساس تصور مشترک و یکسانی از جهان گرد هم آیند.» (۱۳)

درباره‌ی روند انقلابی گسترده‌تر، با توجه به آنکه گرامشی به دنبال کسب حمایت تمامی افرادیست که از ساختار اقتصادی - اجتماعی رایج قطع امید کرده و خواهان براندازی آن هستند، تشابه یا اشتراکی در تجربه‌ای که اعضای «جبهه‌ی ضد سروری» را بدون توجه به شرایط اقتصادی مشترک یا مشابه آنها گردهم می‌آورد، وجود دارد. این تشابه یا اشتراک، شامل تصور مشترکی از محرومیت، انزوا یا ظلم در نزد این افراد است. (۱۴)

نظریه‌پردازان اسلامی نیز بر این باورند که برای موفقیت یک جنبش انقلابی باید حمایت بخش عمده‌ی جامعه را بدست آورد و دغدغه‌های آن گروه از افراد را مورد توجه قرار دهد که بیشترین تمایل را به پشتیبانی از یک «جبهه‌ی ضد سروری» جدید دارند. اسلام‌گرایان نیز همچون گرامشی در پی تعریف کردن «گروه» در قالب اصطلاحات اقتصادی (براساس طبقه) هستند. در عوض چنین استدلال می‌کند که فاکتورهای بهم پیوسته بسیاری بر رفتار فرد جهت حمایت از یک «ائتلاف ضد سروری» تأثیرگذار است که نمی‌توان آن را تنها به مسائل اقتصادی تقلیل داد. براین اساس هدف گفتمان اسلام سیاسی، متحد ساختن افراد از نظر عقاید و درک مشترکی از جهان می‌باشد که ضرورتاً براساس جایگاه اقتصادی یا محرومیت مادی نیست. با رشد سریع مدرنیته و در بسیاری موارد توسعه‌ی اقتصادی ناموفق، بسیاری از افراد در جهان اسلام به دنبال معنای مهمتری در زندگی هستند که دلیل آن احساس شدید ضعف معنویت است. بنابراین تلاش‌های اخیر برای صنعتی‌سازی تنها سبب تشدید رخوت و خمودگی شده که منشاء آن به ناتوانی در ایجاد جامعه‌ی سرمایه‌داری مدرن باز می‌گردد. خلاصه این همان خلاء اقتصادی و معنوی است که جنبش‌های اسلامی معاصر به دنبال پر کردن آن هستند. (۱۵)

گرامشی پس از بررسی فرد و گروه جمعی در مبارزه‌ی انقلابی توجه خود را به «دولت» معطوف می‌سازد. در تحلیل او دولت دیگر به عنوان کلیتی یکپارچه و واحد به شمار نمی‌آید. بلکه از دو مؤلفه‌ی جدا اما به هم

وابسته تشکیل شده است. کوتاه سخن اینکه به باور گرامشی «دولت = جامعه‌ی سیاسی + جامعه‌ی مدنی به عبارت دیگر هژمونی به وسیله‌ی سپر زور محافظت می‌شود» (۱۶).

یا آنگونه که در جای دیگر می‌گوید: «دولت = دیکتاتوری + هژمونی» (۱۷). در هر دو مورد به هژمونی‌ای اشاره دارد که اساس آن بر پایه‌ی ایده‌هایست که به ایجاد رضایت در جامعه‌ی مدنی می‌پردازد حال آنکه عنصر سیاسی، دیکتاتوری است که جهت اعمال نیرو و زور (در صورت نیاز) به هدف حفظ مالکیت دولت ایجاد می‌شود.

جامعه‌ی سیاسی از سویی شبیه ابزارهای قهری دولت همچون ارتش و پلیس است و از سوی دیگر جامعه‌ی مدنی در برگیرنده سازمانهای خصوصی یا گروههایی است که به هژمون در اشاعه‌ی عقایدی کمک می‌کند که سبب حفظ سلطه‌ی آن می‌شود. بنابراین از آنجا که دولت و جامعه‌ی مدنی به وسیله‌ی مجموعه‌ای از اهداف مشترک و باورهای همسان بطرز پیچیده‌ای به هم گره خورده‌اند، طبیعت متمایز آنها، گرامشی را به این استدلال سوق می‌دهد که تصاحب قدرت دولت تنها از طریق کسب رضایت جامعه‌ی مدنی میسر است (۱۹). گرامشی بعنوان یکی از اصول محوری تئوری مارکسیسم به این امر اشاره دارد که کنترل هژمونیک منوط به رابطه‌ی بین ساختار (پایگاه اقتصادی) و روبنا (ایدئولوژی طبقه حاکم) است (۲۰). بی‌گمان ساختار و روبنا هر دو بخشی از دیالکتیکی هستند که در آن عوامل اقتصادی (نیروهای تولید) و نیروهای فرهنگی (قلمرو ایده‌ها) یکدیگر را تقویت کرده با هم ترکیب شده و «رابطه‌ای ارگانیک» را تشکیل می‌دهند که به «ائتلاف تاریخی» معروف است.

تنها هدف این رابطه، حفاظت و حمایت از کنترل هژمون بر توده‌های تحت سلطه می‌باشد. اما گرامشی در تقابل با مارکسیستهای سنتی بر این باور است که روبنا حوزه و زمینه‌ی برتری هژمون در جامعه را تعیین می‌کند نه ساختار (۲۱). هدف گرامشی از ارائه‌ی این نظر، ردّ این دیدگاه مارکسیستی است که روبنا تنها به ساختاری وابسته است که اساساً اقتصاد را همه چیز می‌داند. به گفته‌ی گرامشی: «این ادعا که تمامی نوسانهای سیاسی و ایدئولوژیکی را می‌توان به عنوان تبیین مستقیم ساختار ارائه کرد، را باید به مثابه‌ی عقب‌ماندگی ابتدایی مورد تردید قرار داد. این ادعا یکی از مفروضات اساسی ماتریالیسم تاریخی به شمار می‌آید» (۲۲). در واقع استدلال گرامشی چنین است: «همه چیز سیاسی است حتی فلسفه... و تنها فلسفه کنشی تاریخی است یعنی خود زندگی است» (۲۳).

نظریه‌پردازان اسلامی معاصر نیز در تحلیل خود از دولت، با تأکید بر توانایی دولت در ایجاد پیوندی ارگانیک میان دستگاه دولت و جامعه‌ی مدنی، دولت مدرن را ساختی هژمونیک می‌دانند.

سید قطب بیشترین توجه خود را معطوف به بررسی این نوع از ساخت هژمونیک کرده است زیرا به نظر

تمامی نویسندگانی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرند، عبدالناصر در ایجاد یک نیروی هژمونیک واقعی کاملاً موفق بوده است.

سید قطب در کتاب «نقطه‌ی عطف» رابطه‌ی همزیستی دولت و جامعه‌ی مدنی در آن زمان و قدرتی که این رابطه به هژمون می‌بخشد را به وضوح بیان کرده است: «هژمون همواره شکل حرکتی زنده در جامعه را به خود می‌گیرد که رهبری، مفاهیم، ارزشها، سنتها، عادات و احساسات خاص خود را دارد. هژمون جامعه‌ای سازمان‌یافته است و همکاری نزدیکی بین افراد آن وجود دارد و همیشه به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه آماده دفاع از کیان خود است و تمامی عناصری را که برای موجودیت هژمون خطرناک به نظر می‌آید نابود می‌کند.» (۲۵)

اما همانگونه که گرامشی آگاهانه دریافته بود توانایی هژمون در اعمال کنترل انحصاری بر ابزارهای قهرآمیز دولت همچون ارتش و پلیس تابع توانایی هژمون در تسلط بر حوزه‌ی آموزشی و فضای روشنفکری است.

به عبارت دیگر ضرورت کسب رضایت برای برتری هژمونیک بیشتر از نیروی فیزیکی است بنابراین قدرت و تسلط نه تنها از طریق کنترل اعمال مردم بلکه مهمتر از آن از راه کنترل طرز تفکر مردم حاصل می‌شود. بی‌گمان توانایی حکومت عبدالناصر در کنترل دقیقه‌های مهم جامعه‌ی مدنی (خانواده، آموزش و حتی اوقات فراغت) توانسته بود کاملاً بر مردم تسلط یابد. خلاصه اینکه ناصر با کسب رضایت کامل توده‌ها توانست حمایت و مشروعیت را برای سیاستهای خود بدست آورد و این فرصت را یافت که آگاهی نسلهای بعدی جامعه‌ی مصر را شکل دهد. (۲۷) به بیان دیگر چنین رضایتی توانایی ایجاد تصور «احساس مشترک» جدیدی از جهان را به او داد که در واقع منعکس‌کننده‌ی منافع مادی نیروهای مسلط در رژیمش بود.

البته گرامشی در تمامی نوشته‌های خود با ارائه‌ی چارچوبی برای کمک به پیشبرد اهداف جنبش «ضد سروری» ساخت دولت را به عنوان راهنمایی ابتدایی برای فعالیت انقلابی عملی و عینی مورد بررسی همه‌جانبه قرار داده است. بر این اساس گرامشی بر این نکته تأکید دارد که دلیل اساسی بررسی ارتباط میان ساختار و روبنا تعیین دقیقه‌ی دقیقی است که این دو در جریان فراهم‌نمودن فرصت برای اقدام «ضد سروری» تا حدود زیادی از هم دور می‌شوند. تحلیل و آگاهی از شکاف موجود میان ساختار و روبنا و توانایی پیش‌بینی وقوع آن به ایجاد اصلی منجر می‌شود که در فهم ارتباط همزیستی بین این دو نیرو بسیار حائز اهمیت است. از این رو به گفته‌ی گرامشی: «اگر بنا باشد نیروهای فعال در تاریخ یک دوره‌ی زمانی مشخص به دقت تحلیل و روابط بین آنها مشخص گردد باید مسئله‌ی روابط میان ساختار و روبنا به طور جدی طرح و حل شود.» (۲۸)

در زمان وقوع این شکاف میان ساختار و روبنا و هنگامیکه ایده‌ها و باورهای به کار گرفته شده جهت کسب

حمایت و رضایت توده‌ها پوچ و بی‌معنی به نظر می‌رسد، نیروی ضد سروری (اگر وجود داشته باشد) در آن زمان بهترین و شاید تنها فرصت را برای جایگزینی هژمون موجود داشته باشد. (۲۹)

اسلامگرایان نیز در تحلیل خود از دولت همچون گرامشی بر این باورند که بررسی ساخت هژمونیک دولت در ساختار جنبش انقلابی به خاطر هدفی عملی‌تر صورت می‌پذیرد. بر این اساس آنها اصولاً بخاطر نقش دولت در آموزش و پرورش حامیان نیروی ضد سروری، دست به مفهوم‌سازی دولت می‌زنند و «پلیدی» رژیم و جامعه‌ی «جاهلی» گرداگرد آن را نمایان می‌سازند. (۳۰) منشأ تلاش قطب همچون گرامشی جهت «شناخت دشمن تو» و بررسی ساختار قدرت آن از ضرورت شناخت نقاط ضعف و قوت اصلی دشمن سرچشمه می‌گیرد. (۳۱) در نتیجه قطب با ردّ ارزشها و عملکردهای هژمون حاکم بر این باور است که تنها با شناخت کامل آن، اسلامگرایان خواهند توانست از طریق گفتار و کردار در پی نابودی نهایی آن برآیند: «مسلمان می‌تواند تمامی نظرات و اندیشه‌های نویسندگان "جاهلی" را مطالعه کند البته نه بخاطر طرح‌ریزی باورها و عقاید خود بلکه به هدف شناخت انحرافات مورد قبول "تفکر جاهلی" و اصلاح این انحرافات ساخته‌ی دست بشر در پرتو اعتقاد اسلامی راستین و پاسخ دادن به آنها بر پایه‌ی اصول متقن تعالیم اسلامی.» (۲۳)

بهمین خاطر پس از تحلیل چنین «انحرافات» و درک تفاوت‌های موجود میان ساختار و روبناست که ضد سروری می‌تواند نفوذ تدریجی خود را در جامعه‌ی مدنی از طریق اشاعه‌ی یک جهان‌بینی پویا و جدید آغاز نماید. (۳۳)

ساخت ضد سروری: ایدئولوژی

گرامشی پس از مفهوم‌سازی نقش نیروهای دولتی و اجتماعی در فرآیند انقلابی به بررسی مؤلفه‌های لازم برای تشکیل یک نیروی ضد هژمونیک موفق می‌پردازد. اولین نیازمندی، ایجاد ایدئولوژی جذاب و منسجمی است که پتانسیل کسب حمایت و وفاداری توده‌ها را داشته باشد. از این رو مهمترین معیار سنجش یک ایدئولوژی انقلابی موفق، میزان توانایی آن در ایجاد «همبستگی و اتحاد» میان «کل ائتلاف اجتماعی» در رویارویی با گروه هژمونیک مسلط می‌باشد. (۳۴) به همین خاطر گرامشی خواهان خلق تنها یک ایدئولوژی نیست؛ یعنی خلق مجموعه‌ای رفرم و برنامه عملی را که ترسیم‌کننده‌ی تصویری عینی از شکل یا فرمی باشد که جامعه و دولت در آینده بخود می‌گیرد، مد نظر ندارد بلکه در مقابل بر نقش ایدئولوژی بعنوان وسیله‌ای برای یکسان‌سازی منافع متفاوت تأکید دارد. (۳۵) البته گفته‌های مذکور بدین معنا نیست که وجود یک ایدئولوژی خاص، بی‌فایده و بی‌معنی است. ایدئولوژی و باورها باید باعث ایجاد ارتباط بین شمار زیادی از توده‌ها شوند، هر چند این امر معمولاً در حالتی بسیار کلی از طریق مفصل‌بندی رنجهای توده‌ها و حمله به

قدرت حاکم صورت می‌پذیرد. دیدگاه نظریه پردازان برجسته‌ی اسلامی درباره‌ی نقش ایدئولوژی در بحث ساخت نیروی هژمونیک بسیار شبیه این دیدگاه است.

در مرحله‌ی عمل، اسلام بعنوان یک ایدئولوژی سیاسی جهت متحد ساختن گروه ناهمگنی از افراد بکار می‌رود که در اصل بخاطر مخالفت با نخبگان حاکم و تمایل به سرنگونی آنها با هم متحد شده‌اند. هدف تمامی آموزه‌های «ایدئولوژیک» محوری اسلام (جهانشمولی، برادری، برابری، عدالت و آزادی) ایجاد نوعی هژمونی و وحدت عمل بین گروه‌های مختلفی از افراد است. در حالیکه اسلامگرایان با بکار بردن مفاهیمی که از سوی ایدئولوژیهای دیگر همچون مارکسیسم و لیبرالیسم نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، به ارائه‌ی ایدئولوژی می‌پردازند که حامی عدالت اجتماعی است اما این اصطلاحات اغلب در حد شعارهایی برای بسیج اعضای محروم و منزوی جامعه باقی می‌مانند و بندرت شاهد تبیین یا تشریح کامل برنامه‌ها و سیاستهای معینی از سوی اسلامگرایان هستیم.

سید قطب در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» عموماً از همین اصطلاحات جهت تبیین اصول دولت اسلامی مورد نظر خود بهره جسته است: «هدف حکومت اسلامی در نهایت، اجرای قوانین دینی، همراه با حفاظت همه جانبه از جامعه، ایجاد عدالت و برابری و توزیع درآمد طبق اصول مورد تأیید اسلام می‌باشد.» (۳۸) گرامشی علاوه بر نقش ایدئولوژی بعنوان متحدکننده منافع پراکنده‌ی افراد بر این باور است که یک ایدئولوژی کارا باید سبب ایجاد نوعی خودآگاهی انتقادی (تغییر آگاهی) در فرد شود. (۳۹)

به عقیده‌ی اسلامگرایان پذیرش اسلام بعنوان ایدئولوژی سیاسی و رد سکولاریزم در جامعه‌ی مدرن مسلمانان که سعی دارد اسلام را به حوزه‌ی خصوصی محدود نماید، سبب ایجاد تغییری بنیادین در جهت گیری اغلب مسلمانان خواهد شد. هر چند «تغییر آگاهی» با نظرات مارکسیستها در خصوص «آگاهی کاذب» طبقه‌ی کارگر و استفاده‌ی گرامشی از «احساس مشترک» شباهتهایی دارد اما به نظر برخی از نویسندگان اسلامی همچون مودودی و قطب، این درک جدید متضمن نیاز انسان به رهایی از محیط «سکولار» و آگاهی بیشتر درباره‌ی خدا و وظیفه‌ی انسان در قبال خداوند است. شاید «شناخت خداوند» یا اصطلاحی که مودودی بکار می‌برد «تقوا» توصیف دقیقتری باشد. (۴۰)

البته یک ایدئولوژی واقعاً «انقلابی» باید قادر به ارائه‌ی نیرویی ضد سروری باشد که دارای درک واقعاً متفاوتی از جهان باشد. به عبارت دیگر به نظر گرامشی، ایدئولوژی ضد سروری باید بتواند حرکت «بسوی شکل جدیدی از دولت»، «ایجاد یک نظم اخلاقی و روشنفکرانه‌ی نو» و «خلق نوع جدیدی از جامعه» را در خود داشته باشد. (۴۱) علاوه بر این به عقیده‌ی گرامشی جهان‌بینی واقعی و نوع دولتی که از سوی ائتلاف انقلابی تعیین می‌شود باید اساساً از دریچه مخالفت آن (ائتلاف انقلابی) با هژمون حاکم، به آن نگریسته شود.

به این دلیل ایدئولوژی برای موفقیت خود باید بدور از تأثیرات مخرب هژمون حاکم دربرگیرنده‌ی فهم مطلق و متفاوتی از جهان باشد. همچنین باید خودبسندگی باشد یعنی تمامی عناصر اساسی لازم را جهت خلق فهمی یکپارچه و کامل از جهان در درون خود داشته باشد... (۴۲) کوتاه سخن اینکه به گفته گرامشی: «یک تئوری، دقیقاً تا حدی انقلابی است که در دو اردوگاه (سروری و ضد سروری) عنصری دارای جدایی و تمایز آگاهانه بوده و برای اردوگاه دشمن همچون قله‌ای دست نیافتنی باشد... فلسفه‌ی پراکسیس (مارکسیسم) هیچ نیازی به حمایت منابع بیگانه ندارد.» (۴۴)

اگر نقش یک ایدئولوژی مشروعاً «انقلابی» تلاش برای ایجاد درک کامل و جدایی از جهان و ارائه‌ی یک تقابل گفتمانی متمایز و مشخص در برابر ایدئولوژی حاکم (۴۴) باشد، ویژگی اساسی اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی این است که در بررسی و اصلاح تمامی مشکلات تازه‌ای که جامعه‌ی مدرن اسلامی با آن روبه‌رو می‌شود، به عنوان ایدئولوژی خودکفا و مستقلی به شمار می‌آید.

در واقع «حسن‌البناء» بنیانگذار اخوان المسلمین بر طبیعت کل‌نگرانه‌ی اسلام تأکید داشته و آن را به عنوان مؤلفه‌ی محوری خط‌مشی سازمان خود قرار داد و از این طریق جنبش خود را از سازمانی صرفاً دینی به حرکتی سیاسی با اهداف اقتصادی - اجتماعی تبدیل کرد. (۴۵) حسن‌البناء در خصوص این کل‌نگری چنین می‌گوید: «به باور ما اسلام مفهومی همه‌جانبه است که تمامی ابعاد زندگی را در بر گرفته و درباره‌ی تمام مسائل مربوط به زندگی نظر می‌دهد و نظمی استوار و متین را برای آن بنیان می‌نهد.» (۴۶)

خلاصه اینکه یکی از بی‌نظیرترین خدمات گرامشی به پروسه‌ی انقلابی، اثبات این امر است که ایده‌ها با داشتن استقلال و نیرویی مختص به خود، قدرت مداخله جهت خلق نوع جدیدی از فرهنگ و اصول اخلاقی را داراست که جنبش انقلابی در پی ایجاد آن است.

ایده‌ها با دخالت عملی و عینی در جهان واقعی به نیرویی مستقل تبدیل می‌شوند که توانایی تغییر مفاهیم و باورها را از طریق بخش مهمی از مردم به عنوان حقیقت داراست؛ به گفته‌ی جول (Joll): «گرامشی از لحاظ درک اهمیت... و توانایی ایده‌ها در ایجاد تغییر تاریخی از سایر اندیشمندان مارکسیست فراتر رفته است...» (۴۸) ایده‌ها بر رویدادها تأثیر می‌گذارند، اراده‌ی انسان می‌تواند بر تاریخ تأثیر گذار باشد. خلاصه شاید مهمترین دغدغه‌ی گرامشی تنها مسئله‌ی چگونگی بنیانگذاری دولتی جدید نباشد بلکه مسئله‌ی چگونگی مداخله در واقعیت عینی جهت ایجاد این هدف مشخص باشد. (۴۸)

سازمان

دومین مؤلفه‌ی اساسی مورد نیاز برای مفهوم‌سازی و ایجاد «ائتلاف ضد سروری» وجود یک ساختار سازمانی منسجم و یکپارچه است. اساس نظرات گرامشی درباره سازمان انقلابی آرمانی بر پایه‌ی حزب سیاسی

یا به قول او «شهریار مدرن» بنیان نهاده شده است. از طریق «شهریار مدرن» است که گرامشی توانسته کارکردهای عملی و تئوریک حزب را با هم تلفیق سازد و «حزب را همچون آموزگاری سیاسی و سازمانی حمایتی قلمداد می‌کند که یک حرکت ملی را سازماندهی می‌کند.» (۴۹)

از آنجا که گرامشی نقش اشاعه‌ی درک تئوریک «ضد سروری» از «نظم اخلاقی جدید» را برای ایدئولوژی قائل است، بنابراین حزب سیاسی باید نمود عینی چنین هدفی باشد.

در خصوص ساختار کلی جنبش انقلابی در مفهوم سازی گرامشی از حزب سیاسی مدرن سه مؤلفه‌ی بهم-پیوسته وجود دارد: محور همبستگی، عنصر میانی و توده. (۵۰) این سه سطح، مشابه سه مؤلفه‌ی ویژه‌ی تمامی سازمانهای سیاسی است که عبارتند از: رهبری، نیروهای پیشرو و اعضای ساده. علاوه بر این گرامشی با تأکید بر ضرورت وجود ویژگیهای گروهی و فردی معینی در بین رهبری و توده‌ها و تک تک اعضا، بر این امر تأکید دارد که اگر بنا باشد نیروی ضد سروری گسترش یابد و در نهایت قدرت سیاسی را تصاحب کند، تمامی سطوح باید دارای کنش متقابل بوده و در مبارزه‌ی سیاسی مشارکت داشته باشند.

گرامشی نیز همانند اغلب نظریه‌پردازان به هنگام تحلیل مسأله‌ی سازمان سیاسی نقشی اساسی (حتی تعیین کننده) برای رهبری جنبش انقلابی قائل است. به گفته‌ی گرامشی: «اولین اصل این است که واقعاً حکام و محکومانی وجود دارند و تمام علم و هنر سیاست بر پایه‌ی این واقعیت تقلیل ناپذیر و اساسی بنیان نهاده شده است.» (۵۱) در حالیکه گرامشی به ضرورت توانایی رهبری جهت درک محیط عینی و واکنش نسبت به آن استراتژی مناسب تأکید دارد (۵۲) ارزش واقعی چنین رهبری از نظر او بیشتر براساس امور ملموسی تعیین می‌شود که رهبر آن را ارائه می‌کند، همچون قدرت اخلاقی که رهبری از طریق اعتبار بالای شخصیت خود به پیروانش القاء می‌کند. به نظر گرامشی: «مسأله‌ی رهبری در "جنگهای موقعیتی" دشوارتر و پیچیده‌تر است و تنها توده‌های عظیمی اقدام به جنگ می‌کنند که با کمک قدرت اخلاقی قادر به تحمل فشارهای فیزیکی و روانی سهمگین و کمرشکن هستند. تنها یک رهبر سیاسی بسیار ماهر که قابلیت توجه و استفاده از اشتیاق و احساسات عمیق توده‌های مردم را داشته باشد می‌تواند مانع تفرقه و شکست گردد.» (۵۳)

بدین معنا، این ویژگی انتزاعی رهبری از خصوصیات محسوس عینی او در ایجاد باور میان توده‌ها در مورد حقیقت و ارزش هدف آنها و اراده برای قربانی کردن همه چیز (حتی جانشان) در راه اهداف نهایی جنبش از اهمیت بیشتری برخوردار است.

نظریه پردازان برجسته‌ی اسلامی نیز همچون گرامشی در خصوص کل ساختار سازمانی جنبشهای اسلامی معاصر بر نقش رهبری به عنوان مهمترین معیار در تعیین همبستگی و به تبع آن موفقیت بالقوه‌ی حرکتی «انقلابی» خود تأکید دارند. جای تعجب نیست که دو تن از این سه نفر (البنا، مودودی) نه تنها نظریه‌پرداز

بلکه رهبران سازمانهای سیاسی خویش نیز بوده‌اند. حسن البنا بنیانگذار یکی از مهمترین جنبشهای قرن بیستم، نمونه‌ی رهبری مدرن به شمار می‌آید که هم شخصیتی کاریزما داشت و هم توانست جنبش اسلامی را با شرایط زمان خود وفق دهد. (۵۴)

کریستینا هریس (Christina Harris) در خصوص موقعیت البنا به عنوان شخصیت محوری اقتدارگرا و رهبر مسلم اخوان چنین می‌گوید: «حسن البنا در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری اخوان همه‌کاره‌ی آن بود. وی ویژگیها و برنامه‌ی گروه خود را به اعضای اخوان ارائه نمود و روح خلوص و اشتیاق را در آنها دمید. شخصیت جذاب او موج خروشان‌ی از هواداران را به سوی این جنبش کشاند». (۵۵)

نشانه‌ی ارزش البنا برای اخوان شاید نمایان‌تر از این نباشد که از زمان ترورش در سال ۱۹۴۹ تا اکنون هیچ رهبر دیگری قادر به متحد ساختن یا تکرار موقعیت او از لحاظ مردمی یا تاثیر سیاسی نبوده است. (۵۶)

دومین مؤلفه‌ی بنیادی تمامی سازمانهای انقلابی، نیروهای پیشرو حزب هستند. به بیان دیگر برای موفقیت نیروی "ضد سروری" وجود "حلقه‌ی مرکزی" کوچکی از افراد که توانایی رهبری جنبش را در تمامی ابعاد آن (آموزه‌های ایدئولوژیک، ساختار سازمانی و برنامه‌ریزی استراتژیک) دارا باشند، ضروری است. در حالیکه نقش استراتژیک نیروهای پیشرو در سنت مارکسیستی محرز شده، نظریه پردازان اسلامی معاصر نیز بر اهمیت وجود حلقه‌ی مرکزی در مبارزات اسلامی تاکید دارند. مودودی نیز به سهم خود ویژگیهای شخصی و خصوصیات اخلاقی لازم را برای افراد خاصی که در پی کسب نقشی برجسته‌تر در توسعه‌ی جنبش اسلامی هستند مورد توجه قرار می‌دهد (۶۰). در این میان به نظر میچل (Mitchell) نیروهای پیشرو حلقه‌ی مرکزی البنا از متعهدترین و فعالترین اعضای اخوان هستند که مسئولیت سنگین خدمت در راه خدا و پیام او بر دوششان قرار گرفته است. (۶۱) اما سید قطب در کتاب *نقطه‌ی عطف* به اختصار به بررسی نقش اساسی‌ای می‌پردازد که نیروهای پیشرو باید در جریان مبارزه‌ی انقلابی ایفا کنند: «وجود یک نیروی پیشروی جهت‌سازمان‌دادن به این اراده و ادامه‌ی حرکت در این مسیر با گذار از اقیانوس بی‌کران جاهلیت که سراسر جهان را فرا گرفته، ضروری است و نیروی پیشرو در طی مسیر باید خود را تا حدی از این همه‌گیری جاهلیت دور نگه دارد و همچنین باید رابطه‌ی خود را تا حدی با آن حفظ کند». (۶۳)

در حالیکه نقش نیروی پیشرو بیشتر از مودودی یا البنا به نظرات قطب نزدیکتر است اما بی‌گمان سه تن دیگر نیز در این نکته هم‌راوند که "وجود" ائتلافی از افراد متعهد برای شکل‌دهی به هسته‌ی منسجم اساسی جنبش اسلامی امری ضروری است. (۶۴) چونکه بدون وجود چنین گروه متعهدی، مقابله با جامعه‌ی جاهلی هرگز امکان‌پذیر نخواهد بود چه رسد به اینکه آن را براندازد.

آخرین مؤلفه‌ی سازمانی جنبش انقلابی به نظر گرامشی توده یا عنصر فردی است. این عنصر در واقع از

ضرورت و ادار کردن تک تک افراد سازمان به حضور فعال در مبارزه‌ی انقلابی سرچشمه می‌گیرد؛ امری که گرامشی را تا حد زیادی از بسیاری از پیشینیان خود در جنبش مارکسیستی و حزب کمونیست / سوسیالیست در ایتالیا متمایز می‌سازد. گرامشی بر ارزش تک تک افراد تاکید داشت. به عقیده‌ی او از آنجا که تمامی انسانها فیلسوف هستند (۶۵) باید به تعبیری گسترده‌تر به چشم "روشنفکر" نیز به آنها نگریست. بنابراین تنها از طریق مشارکت فعال تک تک اعضای حزب و کنش متقابل عینی میان رهبری و توده‌ها، ایجاد محیطی که منجر به فعالیت انقلابی می‌شود امکان‌پذیر است. خلاصه اینکه میزان گسترده‌ی مشارکت توده‌ها اصلی اساسی در فرآیند انقلابی است. از این جهت گرامشی بر این باور است که: «تمام هم و غم ساختار انقلابی باید معطوف به ایجاد دستگاهی هژمونیک برای این عناصر سابقاً غیرسیاسی و غیر فعال باشد». (۶۶)

اسلامگرایان نیز همچون گرامشی بر محوریت فرد در مبارزه‌ی ضد سروری تاکید دارند. در واقع اسلام در بطن خود دینی است فردگرا که در بسیاری از تکالیف اصلی خود (مانند نمازهای پنجگانه) نیازمند تعهد شخصی و نظم است. به عقیده‌ی مودودی فرد، اصل اساسی جنبش را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین موفقیت سازمان کاملاً در گرو خصلت، سلوک، تعهد فردی و اراده‌ی تک تک اعضای جنبش در جهت تبدیل اسلام از دینی ساده (آنگونه که در غرب تصور می‌شود) به روشی کامل و جامع برای زندگی است. (۶۷)

در حالیکه به نظر گرامشی ساختار صوری جنبش در ایجاد یک ائتلاف ضد سروری موفق، اصلی اساسی است با این وجود از ویژگیها و مشخصات سنتی تری نیز دفاع می‌کند که تمامی سازمانهای سیاسی در پی کسب آنها از اینرو گرامشی به اهمیت ویژگیهایی همچون نظم و اطاعت از رهبری جنبش پی برده است. بدین معنا گرامشی بر این باور است که اطاعت از رهبری باید ناخودآگاه و بی چون و چرا باشد. (۶۸) تمامی نظریه پردازان اسلامی مورد بحث نیز به اهمیت ویژگیها و مشخصه‌های مورد تاکید گرامشی پی برده اند. بر این اساس نیازمندی اولیه‌ی جنبش وسیعتر، اطاعت بی چون و چرا از رهبری و نظم کامل است. این امر سبب شکل‌گیری پدیده‌ای می‌شود که البنا از آن به عنوان قرارداد اجتماعی (عقد الاجتماع) بین حاکم و محکوم نام می‌برد. (۶۹)

البنا در خصوص مسأله‌ی اطاعت از رهبری جنبش با صراحت بیان می‌دارد: «در آسایش و سختی، خوشی و ناخوشی مطیع و گوش به فرمان رهبران خود باشید که این نشانه‌ی ایمان و همبستگی در میان شماست». (۷۰) با این حال البنا نیز همچون گرامشی بر این باور است که افراد را نمی‌توان مجبور به اطاعت اجباری کرد بلکه چنین امری باید آزادانه و از روی میل محقق شود. (۷۱) البته در مورد البنا قابلیت‌های رهبری و شخصیت کارزماتیکش سبب جلب حمایت مسلم بیروانش شد. (۷۲)

به نظر گرامشی اطاعت و نظم مهم است، اما خصلتهای فردی همچون وفاداری، ایمان و اعتقاد راسخ به

اهداف نهایی جنبش از اهمیت بیشتری برخوردارند. در واقع به نظر گرامشی: «بدون شک مهمترین عنصر تعیین کننده‌ی یک شخصیت عقل نیست بلکه ایمان است» (۷۳) بر این اساس چنین ایمانی باید به اعتقاد به حقیقت مطلق باورها و شعارهای جنبش انقلابی تبدیل شود. (۷۴)

اسلامگرایان نیز بر نقش تعیین کننده‌ی ایمان و اعتقاد کامل به رهبری و به تبع آن ایمان به اهداف نهایی جنبش تاکید دارند، این امر برای ایدئولوژی سیاسی‌ای که ریشه در مذهب دارد جای تعجب نیست. البنا در بیان ضرورت اعتقاد به ایدئولوژی و ایمان راسخ به دین و اهداف خود در میان تک تک اعضای اخوان تاکید دارد (۷۵)، حال آنکه به باور مودودی تنها ایمانی راسخ و مطلق می‌تواند پایه‌های یک نظام اسلامی راستین را بنا نهد. (۷۶) سید قطب است با اختصار تمام به نقش حیاتی ایمان و باور مطلق در "حقیقت" اعتقاد خود اشاره می‌کند. بنا به نظر قطب برتری ایمان، صرفاً عمل اراده و یا سرخوشی یا هیجانی گذرا نیست بلکه احساس برتری بر پایه‌ی حقیقتی ثابت بنیان نهاده شده که ریشه در سرشت هستی دارد. (۷۷) اگر بنا باشد که حقیقت اهداف واقعی جنبش از طریق اقدام عملی مشخص شود در آن صورت نقش ایمان مسلم در اهداف نهایی جنبش، بنیادی را تشکیل می‌دهد که هر سازمان انقلابی باید بر پایه‌ی آن بنا نهاده شود. (۷۸)

به نظر گرامشی تعیین موفقیت یا شکست نهایی یک ائتلاف ضد سروری عملی بیشتر بر اساس میزان همگونی یا اتحادی که در جریان جنبش می‌تواند حفظ شود میسر است. اما مشخصه‌ی چنین اتحادی نباید تنها بر اساس اشتراک در اهداف مشابه در یک ایدئولوژی یکسان و یک ساختار جمعی مشترک تعیین شود بلکه باید بر اساس "اتحادی ارگانیک" تبیین شود. (۷۹)

گرامشی در این باره می‌گوید: «از اینرو در ایجاد یک حزب باید شخصیتی یکدست به آن بخشید نه اینکه اساس آن را بر پایه‌ی مسائل درجه‌ی دوم بنیان نهاد. بدین جهت وجود همگنی در میان فرمانده، سر جوخه و سرباز عادی (رهبران و توده‌ی تابع) بسیار حائز اهمیت است». بنابراین نیاز مطلق به اتحاد ارگانیک بر دیگر موضوعات مربوط به چهارچوب سازمانی یک جنبش تقدم دارد. گرامشی به بهترین شیوه، نظر خود را درباره‌ی جنبش انقلابی ایده‌آل بیان داشته است: «یک سازمان تمام‌عیار نیازمند اتحادی ارگانیک میان تئوری و عمل، طبقه روشنفکر و توده‌های مردم و حاکمان و محکومان می‌باشد. (۸۱) خلاصه می‌توان از این ادعا دفاع نمود که این گفته نشانگر برداشت گرامشی از تمام پروسه‌ی انقلابی است.

اسلامگرایان نیز سرشت کلی نگر سازمان اسلامی، به عبارت دقیقتر ارتباط آرمانی مطلوب میان حاکم و محکوم را در قالب استدلالی ارگانیک مفهوم‌سازی می‌کنند. به عقیده‌ی قطب جنبش اسلامی تنها به شرطی می‌تواند به قابلیت انقلابی خود دست یابد که رهبری و اعضای آن قادر به خلق کل ارگانیکی باشند که میان اعضاء و فعالیت‌هایش (۸۲) هماهنگی ایجاد کند و نمود ارگانی زنده و فعال از جامعه‌ی اسلامی (امت)

باشد. (۸۳) مودودی برای نشان دادن نوع ارتباط ایده‌آلی که باید میان رهبران و اعضای جنبش اسلامی بوجود آید از استدلالی ارگانیک بهره جسته است: «گرچه ممکن است درخت در تمامی جهات ریشه بدواند اما برگها و شاخه‌های آن همچنان محکم به ریشه‌های آن چسبیده‌اند و وجودشان به ریشه بستگی دارد و همیشه بذر و ریشه، طبیعت و شکل درخت را تعیین می‌کند؛ در مورد اسلام نیز دقیقاً چنین است.» (۸۴)

از اینرو اگر بذر (اسلام) کاشته شود و ریشه‌های قوی رهبری را ایجاد کند ممانعت از تغذیه‌ی شاخه و برگهای آن (اعضاء) و به تبع آن جلوگیری از اشاعه‌ی پیام اسلام در سرتا سر جهان غیرممکن خواهد بود (۸۵)

استراتژی

آخرین مؤلفه در ساختمان ائتلاف ضد سروری مورد نظر گرامشی، ضرورت وجود یک استراتژی است که خوب پی‌ریزی شده باشد. گرامشی با صراحت بیان می‌کند که استراتژی موفق باید فعال، مداخله‌جویانه و بلندمدت باشد. به عقیده‌ی گرامشی، ضرورت وجود چنین استراتژی‌ای بدین معناست که جنبش انقلابی باید به سوی اهدافی عینی و عقلانی هدایت شود. (۸۶) از آنجا که رویکرد عملگرایانه‌ی گرامشی در تضاد شدید با اکثریت کادر رهبری حزبی قرار داشت باید بر چنین دیدگاهی تاکید می‌کرد. به نظر آنها از آنجا که بر اساس سه اصل سرمایه‌داری و رشد روزافزون طبقه کارگر در نظریه‌ی مارکس وقوع انقلاب پرولتاریا اجتناب‌ناپذیر بود، اتخاذ خط‌مشی‌ای که با توده‌ها کنش متقابل درازمدت، فعال و عمیق داشته باشد، ضروری نیست.

"جنگ موقعیتی" مهمترین مفهوم در نوشته‌های گرامشی درباره استراتژی ضد سروری مناسب می‌باشد. گرامشی در خصوص مفهوم‌سازی همه‌جانبه خود از جنگ موقعیتی می‌گوید: «آیا بدون کوددادن به زمین می‌توان آن را شخم زد». (۸۷) گرامشی معتقد است که فراهم کردن زمینه برای فعالیت انقلابی ضروری است چون همانگونه که خود او نیز می‌گوید: «پیش از وقوع هر انقلابی با انتشار فرهنگ و اشاعه‌ی ایده‌های مختلف، موج عظیمی از انتقاد به راه می‌افتد...». (۸۸) فیما (Femia) در این باره می‌گوید: «انتشار و قبول نظرات افراطی درباره‌ی انسان و جامعه و ایجاد یک ائتلاف ضد سروری کارگری، زمینه‌ساز انقلاب است. آنچه گرامشی از آن به عنوان جنگ موقعیتی نام می‌برد و تصاحب قدرت دولت بدون موفقیت اولیه در جبهه‌ی فرهنگی، تنها می‌تواند امری گذرا باشد (البته اگر ویرانگر نباشد)». (۸۹)

به عقیده‌ی گرامشی، هدف اساسی از جنگ موقعیتی، نفوذ در جامعه‌ی مدنی از طریق اشاعه‌ی ایده‌های جدید و زمینه‌سازی روشنفکرانه و فرهنگی جهت حمله‌ی جنبش انقلابی به سلطه‌ی هژمونی حاکم می‌باشد. تنها از طریق اثبات برتری فهم جامعه از جهان بر دیدگاه احساس مشترک هژمون حاکم است که نیرویی

می‌تواند توجه توده‌ها را نسبت به هدف ائتلاف ضد سروری جلب کند. (۹۰)

برداشت اسلامگرایان از استراتژی مناسب برای غلبه بر نیروهای مسلط همچون برداشت گرامشی بدین منوال می‌باشد که تنها رویکردی سنجیده، فعال و دراز مدت موفقیت‌آمیز است که بر اساس برنامه‌ی آموزش یا به عبارت دقیقتر آموزش مجدد توده‌ها بر پایه‌ی روشهای راستین اسلام بنیان نهاده شده باشد. باور به ضرورت احیای اصول محوری اسلام در فرد، سنگ بنای جنبشهای اسلامی قرن بیستم از زمان حسن البنا تاکنون بوده است. (۹۱) بر این اساس دیدگاه مشترک تمامی اسلامگرایان مورد بحث این مقاله این است که پیش از اقدام به حمله‌ی مستقیم یا حمله‌ی جنبش هژمون حاکم، وجود دوره‌ی زمانی طولانی برای آمادگی و آموزش و اشاعه‌ی ارزشهای اسلامی (اسلامیزه کردن) امری ضروری است. (۹۲) مودودی با استفاده از تجربه‌ی سیزده ساله‌ی پیغمبر [ص] در آموزش اسلام به پیروانش در مکه، پیش از هرگونه اقدام مستقیم علیه هژمون حاکم (قریش) می‌گوید: «پیش از فتح جسمها باید قلبها را فتح کرد». (۹۳) قطب نیز در این باره با او هم نظر است: «هدف ما در ابتدا تغییر خودمان است تا شاید در آینده بتوانیم از آن طریق جامعه‌ی خود را تغییر دهیم». (۹۴)

به عقیده‌ی گرامشی پس از مهیا کردن زمینه‌ی مناسب از طریق اشاعه‌ی ایده‌های نو و تعلیم طرفداران باید جنبشی ضد سروری را به راه انداخت که در مخالفت دیالکتیکی اش با هژمون حاکم، جامع و کامل باشد. گرامشی بر این باور است که تنها با جدا کردن جنبش انقلابی از نیروهای مسلط در جامعه و برقراری تعادل با آنهاست که ضد سروری می‌تواند سرشت متمایز خود را از طرز تفکر رایج در جامعه به نمایش بگذارد. بدین معنا ائتلاف انقلابی به تعبیر گرامشی به وزنه‌ای در برابر جهان بینی موجود بدل خواهد شد. (۹۵) و تنها در صورتیکه آنتی تز خود را به عنوان مخالف اساسی تز اثبات کند، جریان نابودی کامل هژمون به وقوع خواهد پیوست. (۹۶) از لحاظ استفاده‌ی گرامشی از دیالکتیک باید گفت دیدگاه او به دیدگاه مارکسیسم سنتی درباره گسترش جنبش انقلابی و به تبع آن گسترش خود تاریخ شباهت زیادی دارد. (۹۷) گرامشی از لحاظ تئوریک و عملی بر این باور است که تکامل تاریخ از طریق فرآیندی تدریجی و خطی صورت نمی‌گیرد بلکه این امر از طریق رویارویی نیروهای مخالف صورت می‌پذیرد. (۹۸)

بنابراین گرامشی با استفاده از دیالکتیک چنین استدلال می‌کند که ائتلاف ضد سروری باید از لحاظ سازمان و ارزشهای اخلاقی، خود را کاملاً از جهان حاکم دور نگه دارد. (۹۹) از اینرو نقش اولیه‌ی جنبش انقلابی نه تنها توصیف واقعیت موجود از طریق مجموعه‌ای از اصلاحات نمی‌باشد بلکه نابودی کامل تمامی آثار هژمون به ویژه دیدگاه هژمونیک احساس مشترک را نیز مدنظر دارد. (۱۰۰)

نویسندگان برجسته‌ی اسلامی نیز چنین استدلال می‌کنند که پس از آموزش مجدد توده‌ها در پرتو تعالیم اسلامی، گام بعدی ایجاد عملی (تفکیک) دو نیروی دیالکتیک مخالف یکدیگر است. تقابل این دو جبهه باید

همه جانبه و مقابله شان تمام‌عیار باشد زیرا تنها جبهه‌ی ضد سروری می‌تواند در نهایت براساس استراتژی جهاد عمل کند که ارائه‌کننده‌ی درک جایگزین واقعی از جهان بوده و مستقل و جدا از مخالفان خود باشد. (۱۰۱)

امانوئل سیوان (Emmanuel Sivan) با اختصار تمام در خصوص ایجاد چنین جنبشی در تقابل کامل و تمام‌عیار با نظم سیاسی - اجتماعی موجود سخن گفته: «جبهه‌ی ضدجامعه باید توانایی کشیدن حصار دور خود را داشته باشد تا از متلاشی شدن و انهدام خود جلوگیری نماید. باید از نفوذ تاثیرات خارجی جلوگیری نماید اما با این حال باید به اندازه‌ی کافی باز و پویا باشد تا چیزهایی را که خود قادر به تولید آن نیست از خارج دریافت کند. باید به دنبال تحقق آرمان تبدیل شدن به اکثریت باشد و در جهت نابودی جامعه‌ی پیشین مبارزه کرده و همزمان امید این را داشته باشد که جانشین آن جامعه خواهد شد. (۱۰۲)

بر این اساس هدف این جنبش باید کردن و جداسازی خود از نظم اجتماعی موجود و تلاش همزمان برای نابودی کامل آن باشد. (۱۰۳)

آخرین مؤلفه در استراتژی بلندمدت گرامشی پیش‌بینی لحظه‌ی خاصی است که جنگ موقعیتی در آن به اوج خود می‌رسد و باید به "جنگ جنبش" تبدیل شود. (۱۰۴) در این لحظه‌ی حساس طبقه‌ی حاکم - اگر چه هنوز مسلط است (نیرو و قدرت دارد) - اما دیگر هژمونیک نیست (ایده‌ها و رضایت از آن). (۱۰۵) در چنین نقطه‌ی حساسی، خلاء قدرتی ظاهر می‌شود که در آن رهبری روشنفکری و اخلاقی بی‌اعتبار شده‌ی هژمون منجر به ایجاد عدم رضایت و از دست دادن حمایت طبقه‌های تابع می‌گردد. در همین مقطع است که نیروی ضد سروری، مناسب‌ترین و شاید تنها فرصت را برای گرفتن جای ایدئولوژی حاکم به دست می‌آورد؛ ایدئولوژی که در آن زمان در صورت صلاحیت به بخشی از نیازهای واقعی مردم تبدیل می‌شود. البته این پیشرفت آنگونه که پیشتر نشان داده شد تنها پس از ایجاد یک استراتژی سنجیده و درازمدت بمنظور فراهم کردن زمینه‌ی حضور فعال توده‌ها امکان وقوع می‌یابد؛ فرصتی که در آن ایده‌های "نو" ضد سروری شانس نفوذ در سراسر جامعه را پیدا می‌کند. تنها پس از تحقق این اهداف است که چنین تقابل "مستقیمی" با هژمون حاکم مطلوب است و شانس موفقیت دارد.

در برداشت اسلامی مرحله‌ی نهایی پروسه‌ی انقلابی، وقوع جهاد یا "جنگ مقدس" است که گرامشی از آن به عنوان "جنگ جنبش" یاد می‌کند. بی‌گمان تمامی نویسندگان اسلامی مورد بحث ما، جهاد را مهمترین وسیله‌ی مبارزه‌ی انقلابی می‌دانند. به عقیده‌ی مودودی اگر کسی به دنبال براندازی حکومت استمارگر و سلطه‌گر بشری و جایگزینی آن با نظامی باشد که حاکمیت خداوند بر آن مسلط است باید جهاد کند. (۱۰۷) به عقیده‌ی این نویسندگان، معنای اساسی جهاد از زمان پیغمبر [ص] تا کنون هیچ تغییری نکرده و هنوز نیز بر

تمامی مسلمانان واجب است، به همین خاطر است که گاهی جهاد را ششمین رکن اسلام می‌دانند. مودودی با تاکید بر محوریت جهاد می‌پرسد: «ملاحظه کنید قرآن تا چه حد برای جهاد اهمیت قائل است که کسانی را که از جهاد رویگرداندند کافر می‌داند.» (۱۰۸)

در حالیکه معنی واقعی جهاد در گفتمان اسلامی همیشه موضوعی جنجال برانگیز بوده (۱۰۹) اکثر ناظران بر این باورند که جهاد تنها در برگیرنده‌ی مبارزه‌ی نظامی نیست بلکه تمامی جنبه‌های مبارزه انقلابی را در برمی‌گیرد. به نظر آمسترانگ: «ریشه‌ی (ج ه د) معنایی فراتر از جنگ مقدس دارد. بلکه بر تلاشی روشنفکرانه، معنوی، اخلاقی و فیزیکی نیز دلالت دارد... و همیشه بر مسلمانان واجب بوده که خود را متعهد به مبارزه در تمامی جبهه‌ها (اخلاقی معنوی و سیاسی) بدانند تا جامعه‌ای عادلانه و مطلوب بنیان نهند که در آن فقرا و محرومان آنگونه که خداوند فرمان داده، مورد ستم و استثمار قرار نگیرند.» (۱۱۰)

گیلانی نیز بر این باور است که بر خلاف تصور بسیاری از افراد بویژه غربی‌ها جهاد تنها به تقابل فیزیکی مربوط نمی‌شود: «جنگ مقدس (جهاد) اقدامی انقلابی است که برای ایجاد یک انقلاب ایدئولوژیک وسیع ضروری است و محدود به جنگ در میدان نبرد نمی‌شود بلکه مبارزه در تمام جبهه‌ها و استفاده از تمامی تاکتیکها، دانشها و استراتژیهای قابل اجرا را در بر می‌گیرد.» (۱۱۱)

خلاصه اینکه جهاد نیز همچون تفسیر گرامشی از اقدام انقلابی باید همه جانبه قلمداد شود. جنگ موقعیتی و جنگ جنبش دو رویداد جدا از هم نیستند بلکه بخشی از پروسه‌ی دیالکتیکی واحدی هستند (۱۱۲) که هدف نهایی آن سرنگونی هژمون حاکم و برپایی یک نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جدید می‌باشد. (۱۱۳)

نتیجه گیری

با استفاده از چارچوب نظریه‌ی گرامشی این مسئله مورد بحث قرار گرفت که پدیده‌ی معاصر بنیاد گرایی (آنگونه که عموماً در غرب به آن اشاره می‌شود) را باید اساساً به عنوان حرکتی هژمونیک به شمار آورد که از طریق ابزارهای انقلابی به دنبال دستیابی به قدرت سیاسی هستند و نباید صرفاً به عنوان سازمانها و مجاهدانی دینی به آنها نگریست که تنها هم و غم آنها اصول اخلاقی، ایمان و عقیده است. به علاوه علیرغم وقایعی همچون یازده سپتامبر توجه این سازمانها همچنان معطوف به فضای داخلی خود است و به عنوان یک مدعی جهانی برای برتری هژمونیک در سطح بین الملل به شمار نمی‌آیند. تحلیل گرامشی از فرد، جامعه و دولت علاوه بر تلاش برای ایجاد حرکتی انقلابی از طریق ترویج یک ایدئولوژی هژمونیک، سازمانی متحد با استراتژی درازمدت، به ارائه‌ی چارچوبی نیز کمک کرد که جنبشهای اسلامی معاصر را

می‌توان از طریق آن مفهوم‌سازی کرد. کوتاه سخن اینکه تمامی این جنبشها اساساً سازمانهایی انقلابی هستند که به خاطر نفس قدرت دولت به دنبال دستیابی آن هستند. از این رو تنها از طریق دستیابی به قدرت سیاسی می‌توانند نظم اجتماعی سیاسی کاملاً نوینی را ایجاد کنند که بر پایه‌ی نوع جدیدی از فرهنگ، اخلاق و انسان بنیان نهاده شده باشد، در عین حال فرصت بهره‌مندی از مزایای قدرت را می‌یابند؛ مزایایی که آنها و طرفدارانشان احساس می‌کنند دیر زمانی است از آن محروم شده‌اند!

Thomas j. Butko. (2004). Revelation or Revolution: A Gramscian Approach to the Rise of Political Islam. British Journal of Middle Eastern Studies, 31, 41-62.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی